

عذاب استیصال در قرآن با تکیه بر تفسیر المیزان

بی بی سادات رضی بهابادی*

دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا^(س)، تهران، ایران

مهری فرشباف فاخر**

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم، پردیس شهر ری، ایران

فرشته معتمدلنگرودی***

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا^(س)، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹)

چکیده

عذاب استیصال به مجازات‌هایی گفته می‌شود که برای نابودی اقوام سرکش به هنگامی که هیچ وسیله بیداری در آن‌ها مؤثر واقع نگردد، نازل می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی عذاب استیصال در قرآن می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مطابق قرآن، اقوام گذشته همچون عاد، ثمود و لوط در اثر ستم و ظلم کردن، کفران نعمت و بت پرستی، فسق، تکذیب آیات الهی و انبیاء، کم فروشی، جلوگیری از دعوت انبیاء به صراط مستقیم، مقابله با دین الهی، گمراه کردن مردم از ایمان آوردن و گرویدن به انبیاء به این عذاب مبتلا شدند. برای رهایی از این عذاب، باید تقوای الهی پیشه کرد، استغفار و توبه نمود، از بت پرستی و اعمال ناشایست دست برداشت، به اعمال صالح پرداخت، نعمات الهی را به یاد آورد و شکر نمود. هر قومی در صورتی که مبتلا به این گناهان شوند و آن گناه در میان آنان فراگیر و عمومی شود و استغفار نکنند، قطعاً مبتلا به عذاب استیصال خواهند شد. وجود پیامبر^(ص) و استغفار مداوم، مانع از نزول این عذاب در میان قوم پیامبر^(ص) شده است. مطابق آیه ۳۳ سوره انفال، با وجود پیامبر و استغفار، امت اسلام عذاب نمی‌شوند، لیکن مطابق آیه ۳۴، آنان مستحق عذاب‌اند. لذا ظاهر این دو آیه متنافی به نظر می‌رسد. علامه طباطبائی در حل تعارض آیات با توجه به سیاق بر آن است که آیات ۳۲ و ۳۳ سوره انفال همزمان نازل نشده است. وی آیه ۳۲ را ناظر به عذاب استیصال و آیه ۳۳ ناظر به عذاب کشته شدن می‌داند. علامه طباطبائی معتقد است که عذاب استیصال زمانی فرامی‌رسد که امت اسلام استغفار را ترک می‌کند و عذاب بر آنان محقق می‌شود.

واژگان کلیدی: عذاب استیصال، عذاب، المیزان، علامه طباطبائی.

*

**

*** (نویسنده مسئول).

مقدمه

خداوند در نظام تکوین قوانین ثابت و سنت‌های متعددی دارد. یکی از سنت‌های الهی در جهان هستی نسبت به بشر، سنت عذاب است. عذاب الهی انواع و اقسام گوناگون دارد که برخی از اقسام آن عبارت است از: عذاب استیصال، عذاب غیراستیصال، عذاب‌های معنوی، عذاب‌های جسمی، عذاب‌های اخروی. از میان این عذاب‌ها، عذاب استیصال مربوط به کفار است و تحقق آن منوط به شرایطی است و زمانی که آن شرایط پدید آید، این عذاب نیز محقق خواهد شد. نمونه آن را می‌توان در اقوام گذشته، همچون قوم ثمود، عاد، نوح و غیره مشاهده کرد. خداوند در قرآن ضمن بیان سرگذشت این اقوام، به علل و عوامل تحقق این عذاب و راه‌های رهایی و نجات از آن اشاره کرده‌است تا انسان‌ها از سرگذشت این اقوام درس عبرت بگیرند و از فراهم نمودن زمینه‌های هلاک و گرفتاری به این عذاب بپرهیزند. این تحقیق به دنبال بررسی عذاب استیصال در قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبائی است. علامه نسبت به عذاب استیصال اقوام مختلف بحث جداگانه‌ای در تفسیر المیزان ندارد. ایشان ذیل آیات مربوط به عذاب اقوام مختلف، به تفسیر و تشریح عذاب‌ها و تبیین عذاب استیصال آنان پرداخته‌است.

با سیری در آثار نوشته شده پیرامون عذاب استیصال، آشکار می‌شود که پژوهشی در باب عذاب استیصال از نگاه علامه طباطبائی انجام نشده‌است. تنها اثری که به صورت ویژه به عذاب استیصال پرداخته، پایان‌نامه علی فخاری با عنوان «سنت استیصال در قرآن» است که در سال ۱۳۹۲ در دانشکده علوم و معارف قرآن قم به انجام رسیده‌است. در این پایان‌نامه، به اسباب عذاب استیصال، راه‌های دفع آن و اقوام معذب به این عذاب به طور کلی از دیدگاه قرآن پرداخته‌است، هرچند در برخی تفاسیر به صورت خیلی جزئی ذیل آیات مربوط به عذاب استیصال به این موضوع پرداخته شده‌است. بر این اساس، پژوهش حاضر با مبنا قرار دادن دیدگاه علامه طباطبائی، متفاوت از اثر فوق است. در این جستار، پس از تبیین مفهوم عذاب استیصال به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: ۱- قرآن کریم چه عواملی را در تحقق عذاب استیصال و رهایی از آن مؤثر می‌داند؟ ۲- آیا از دیدگاه علامه

طباطبائی، خداوند امت اسلام را نیز دچار عذاب استیصال می نماید؟ ۳- دلیل تفاوت عذاب‌های نازل شده بر اقوام از دیدگاه علامه چیست؟

۱- مفهوم شناسی عذاب استیصال

پیش از بررسی دیدگاه علامه طباطبائی در زمینه عذاب استیصال، لازم است مفهوم عذاب استیصال و معادل‌های آن در قرآن کریم بررسی شود.

۱-۱) مفهوم عذاب استیصال

اصل لغوی واژه «عذاب» از «عذب» است. راغب درباره این ریشه می نویسد: «عذبته؛ یعنی گوارایی زندگی را از او بردم؛ مثل مرصته و قدیته؛ یعنی بیماراش کردم و در چشمش خاشاک ریختم».

صحاح و قاموس قرآن اصل لغوی عذاب را به معنای منع دانسته اند و معتقدند عذاب را از آن رو عذاب گویند که از راحتی و آسایش منع می کند و آن را از بین می برد (ر.ک؛ جوهری، ۱۳۷۶ق.، ج ۱: ۱۷۸ و قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۹۰). راغب عذاب را به معنای ایجاج شدید، یعنی گرسنگی سخت و شدید دانسته است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.:: ۵۵۵).

خداوند درباره عذاب دنیوی حدّ زناکاران می فرماید: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور/۲) و درباره عذاب عیب جویان در آیه ۱۹ سوره نور فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. شایان ذکر است افعالی که بر عذاب دنیوی و اخروی در قرآن کریم همه در باب تفعیل به کار رفته است که دلالت بر کثرت، گستردگی و استمرار عذاب‌ها دارد (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۱۰ و نیز ر.ک؛ سامرائی، ۱۴۱۸ق.:: ۶۵).

عذاب در قرآن با الفاظ عظیم (البقره/۷)، مهین (البقره/۹۰)، الیم (البقره/۱۰۴)، مقیم (المائده/۳۷)، حریق (الأنفال/۵۰)، شدید (آل عمران/۴)، واصب (الصفات/۹)، نُکِر (الکھف/۸۷ و الطلاق/۸) و غیره توصیف شده است.

واژه «استیصال» در لغت، مصدر از ریشه «أصل» و به معنای از اصل و ریشه برکندن است (ر.ک؛ این منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۱: ۱۶)؛ چنانکه صاحب العین می نویسد: «اسْتَأْصَلَ اللهُ فَلَانَا أَى لَمْ يَدَعْ لَهُ» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۷: ۱۵۶)؛ یعنی خداوند برای او اصل و ریشه باقی نگذاشت. بنابراین، از این واژه زمانی استفاده می شود که اثری از شیء پیدا نباشد و آن شیء به طور کامل از بین رفته باشد. پس عذاب استیصال به مجازات هایی گفته می شود که برای نابودی اقوام سرکش به هنگامی که هیچ وسیله بیداری در آنها مؤثر نگردد، نازل می شود (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۱۵۹). علامه طباطبائی با توجه به آیه ﴿...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (الإسراء/۱۵)، اتمام حجت را شرط اساسی عذاب و دچار شدن به عذاب استیصال می داند و معتقد است: «آیه در مقام این نیست که حکم عقل را که می گوید "عقاب بدون بیان جایز نیست" امضا کند، بلکه کاشف از اقتضایی است که عنایت و رحمت خداوندی دارد، و آن این است که هیچ قومی را (هرچند مستحق عذاب باشند)، به عذاب استیصال دچار نکند، مگر بعد از آنکه رسولی به سویشان گسیل دارد تا حجت را بر ایشان مؤکد و تمام تر نموده، با بیان هایی پی در پی گوشزدشان کند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۵۸).

۲-۱) واژه های معادل استیصال

واژه «استیصال» در قرآن به کار نرفته، ولی مفهوم این واژه در قرآن کریم با ریشه های «هلک»، «أخذ»، «حاق»، «دمر»، «رجز»، «تبر»، «قصم» و «قطع دابر» تداعی می شود. همه این واژه ها مفهوم هلاکت، درهم شکستن و ریشه کن شدن را در بر دارند و در همه آنها، مفهوم عذاب استیصال نهفته است که ذیل به بررسی آنها می پردازیم.

۱-۲-۱) هلك

فعل «هلك» در قرآن اغلب در قالب متعدی از باب افعال استعمال شده است. این واژه ۶۸ بار در قالب ۲۹ مشتق آمده است (روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۵۶۶). اصل واحد در این ماده چیزی است در مقابل حیات و آن اعم از مرگ و فناست که به معنای تمام شدن حیات است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۷۲). این واژه به سه معنا در قرآن کریم به کار رفته است: الف) مرگ عادی و طبیعی (ر.ک؛ غافر/۳۴؛ النساء/۱۷۶ و الجاثیه/۲۴) (ر.ک؛ مقاتل، ۱۳۷۹: ۲۹۳ و طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۱۳۲). ب) تباهی و از بین رفتن که از مصادیق هلاک می باشد (ر.ک؛ البقره/۲۰۵؛ عمران/۱۱۷ و البلد/۶) (ر.ک؛ مقاتل، ۱۳۷۹: ۲۹۴). ج) هلاک به وسیله عقوبت که بیشتر موارد استعمال آن در قرآن همان هلاکت با عذاب است که معنای استیصال را در بر دارد؛ مانند: ﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى﴾ (النجم/۵۰) (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۸۴۴ و مقاتل، ۱۳۷۹: ۲۹۴).

۲-۲-۱) أخذ

«أخذ» در لغت به معنای حیازت کردن چیزی، دستگیر کردن و گرفتن است (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۴: ۲۹۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۳: ۴۷۲). این واژه ۲۷۳ بار در قالب ۹۳ مشتق در قرآن آمده است (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۶۶). أخذ در قرآن به سه معناست: الف) پذیرفتن؛ مانند پیمان گرفتن خداوند از انبیا (ر.ک؛ آل عمران/۸۱ و المائده/۴۱). ب) زندانی کردن (ر.ک؛ یوسف/۷۸-۷۹). ج) عذاب (ر.ک؛ هود/۱۰۲ و غافر/۲۱-۲۲) (ر.ک؛ مقاتل، ۱۳۷۹: ۲۸۵-۲۸۶ و طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۳۸). ماده «أخذ» در آیات ۷۳ سوره حجر و ۹۴ سوره هود به معنای عذاب استیصال به کار رفته است.

۳-۲-۱) حاق

این واژه در لغت به معنای احاطه است. گفته می شود: «حاق بهم العذاب حيقا»؛ یعنی عذاب بر آنان نازل شد و حیق به معنای نزول بلاست» (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۵).

۱۵۲-۱۵۳ و مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۳۳۲). این واژه ۱۰ مرتبه در قرآن (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۱۳) به کار رفته که نه مورد آن در قالب فعل ماضی حاق و یک مورد آن، فعل مضارع «یحیق» است و در همه موارد با حرف «باء» متعدی شده است. افعال ماضی همه درباره عذاب‌هایی است که منکران انبیا را محو و نابود کرد و در گرفتاری موقتی به کار نرفته است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۰۹). این واژه در آیات ۱۰ سوره انعام، ۴۱ سوره انبیاء، ۳۴ سوره نحل و ۸۳ سوره غافر به معنای عذاب استیصال است.

۱-۲-۴) دمر

این واژه در لغت به معنای هلاکت ریشه کن است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۴: ۲۹۱ و راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.:: ۳۱۸)؛ چنانکه خلیل بن احمد گفته است: «دمر: الدمار: استئصال الهلاک» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۸: ۳۹)؛ یعنی هلاکتی که از ریشه است. این واژه ده مرتبه در قالب ۶ مشتق در قرآن به کار رفته است (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۲۷) و در آیاتی نظیر ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيَّهَا الْقَوْلُ فَمَدَرْنَاَهَا نَدْمِيرًا﴾ (الإسراء/ ۱۶ و ر.ک؛ محمد/ ۱۰؛ النمل/ ۵۱؛ الأحقاف/ ۲۵ و الفرقان/ ۳۶) به معنای عذاب استیصال است.

۱-۲-۵) رجز

اصل «رجز» به معنای اضطراب است و چون ناقه ضعیف شود و قدم‌های کوتاه بردارد، «رجز البعیر» گویند (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۵: ۳۴۹). از آنجا که فرد در موقع عذاب دچار اضطراب می‌شود، این واژه در معنای عذاب استعمال شده است (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۶: ۶۶). این واژه در قرآن ۱۰ بار در قالب‌های «الرجز»، «رجز» و «رجزاً» در قرآن به کار رفته است (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۳۶). رجز در آیات ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (البقره/ ۵۹؛ و ر.ک؛ الأعراف/ ۱۶۲ و العنکبوت/ ۳۴)، به معنای عذاب استیصال است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱: ۱۹۰ و همان، ج ۶: ۱۲۵).

۶-۲-۱ تبر

«تبر» در لغت به معنای شکستن و هلاک کردن است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۲ و طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۳۲). این واژه ۶ بار و در قالب ۵ مشتق در قرآن آمده است (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۸۷). در آیات ﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَفُرُوقًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا * وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا﴾ (الفرقان/ ۳۸-۳۹) و ﴿...وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ (نوح/ ۲۸)، واژه‌های «تتبیر» و «تباراً» به معنای عذاب مهلک و استیصال است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲۰: ۳۷).

۷-۲-۱ قصم

«قصم» در لغت به معنای شکستن چیزی است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۷۳). این واژه تنها یک بار در قرآن کریم و آن هم به معنای عذاب استیصال استعمال شده است (ر.ک؛ روحانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۵۲۱): ﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ (الأنبياء/ ۱۱).

۸-۲-۱ قطع دابر

ترکیب «قطع دابر» در چهار آیه به کار رفته است: ﴿فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا...﴾ (الأنعام/ ۴۵؛ نیز، ر.ک؛ الشعراء/ ۱۳۹؛ الأنفال/ ۷؛ الحجر/ ۶۶). «دابر» به معنای ریشه است: «قَطَّعَ اللَّهُ دَابِرَهُ: یعنی خدا ریشه و اصل او را قطع کرد» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۴: ۲۶۸). علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا...﴾ (الأعراف/ ۷۲) می‌نویسد: «قطع دابر» کنایه از هلاکت و قطع نسل است، چون دابر هر چیزی به معنای دنباله آن است، حال چه دنباله از طرف گذشته، همچنان که می‌گویند: «أمس الدابر» و یا از طرف آینده، مثل اینکه می‌گویند: «دابر القوم» و معلوم است که هلاکت قومی، باعث هلاکت دنباله و نسل آن قوم نیز هست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۸: ۱۸۰).

۲- عذاب شونندگان به عذاب استیصال

تفسیر المیزان بر اساس آیات قرآن کریم اقوامی را مبتلا به عذاب استیصال می‌داند که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

۲-۱) قوم نوح

حضرت نوح^(ع) اولین پیغمبری است که برای دین توحید علیه بت پرستی قیام کرده است. قرآن کریم رسالت خود را بازداشتن مردم از عبادت غیر خدا و انذار آنان از عذاب معرفی می‌نماید (هود/ ۲۵-۲۶)، لیکن سران و اشراف قوم نوح، رسالت او را منکر شدند (هود/ ۲۷). نهایت سرکشی قوم کفرپیشه نوح این است که به او گفتند: اگر از راستگویان هستی، عذابی را که وعده می‌دهی، بیاور (هود/ ۳۲). نوح^(ع) فرمود: آوردن عذاب، امر الهی است؛ زیرا خداوند مالک امر شما است (هود/ ۳۳) و اگر خداوند خواسته باشد شما را اغواء کند تا به او کفر بورزید، اگر من بخواهم نصیحتتان کنم، نصیحتم سودی به حالتان نخواهد داشت. پس کلمه عذاب بر شما حتمی است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۲۱۷).

سپس خداوند نوح^(ع) را از ایمان آوردن کفار قومش مأیوس می‌کند که منتظر ایمان آوردن کسی نباشد (هود/ ۳۶). بنابراین، کفار در هر جا و هر زمان که امید ایمان آوردن در آنها باشد، معذب نمی‌شوند و بلا بر آنان نازل نمی‌شود و وقتی عذاب نازل می‌شود که کفر در دلهاشان ملکه شده باشد، به گونه‌ای که هیچ امیدی به ایمان آوردنشان نباشد. پس نفرینی که خداوند در سوره نوح از آن حضرت حکایت می‌کند (نوح/ ۲۶-۲۷)، زمانی واقع شده که هنوز فرمان ساختن کشتی از ناحیه خداوند صادر نشده بود و نیز بعد از خبر یأس آوری واقع شده که خداوند از طریق وحی به او داده بود (ر.ک؛ همان: ۲۲۳). سپس خداوند به او فرمان ساختن کشتی در نظارت خود را می‌دهد (هود/ ۳۷)، اما هنگامی که سران قوم نوح از کنارش می‌گذشتند، او را به سخریه می‌گرفتند، نوح^(ع) در پاسخ به آنان فرمود که به زودی خواهید فهمید چه کسی دچار عذاب می‌شود. علامه مقصود از

عبارت ﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ﴾ را عذاب استیصال در دنیا دانسته که آن همان عذاب غرق است و مراد از «عذاب مقیم» را عذاب آتش در آخرت دانسته که عذابی ثابت و دائمی است (ر.ک؛ همان: ۲۲۵). شدت ریختن آب و جریان متوالی باران در عذاب قوم نوح، در آیه ۱۱ سوره قمر به «بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» تعبیر شده است؛ یعنی به گونه‌ای بود که گویی باران در پشت آسمان انبار شده بود و نمی توانسته پایین بریزد و همین که درب آسمان باز شد، با شدت هر چه تمام تر فروریخته است (ر.ک؛ همان، ج ۱۹: ۶۸).

۲-۲) قوم صالح (ثمود)

حضرت صالح سومین پیغمبری است که قوم ثمود را به توحید دعوت کرد و علیه وثئیت قیام کرد. ایشان قوم خود را از طریق استدلال اینکه خداوند شما را در زمین ایجاد کرد و آبادانی زمین را به شما سپرد، به ارتباط میان خالق و مخلوق اشاره می کند (ر.ک؛ همان، ج ۱۰: ۳۰۹). سپس از آنان می خواهد که در برابر خداوند توبه و استغفار کنند (ر.ک؛ هود/۶۱)، اما قوم ثمود انکار می کنند و بر بت پرستی که نیاکانشان نیز بر آن بودند، استمرار می ورزند. خداوند ناقه‌ای را به عنوان آیت و معجزه نبوت به صالح^(ع) می دهد و این معجزه را به درخواست قوم ثمود از دل صخره کوه بیرون می آورد، صالح بعد از اظهار این معجزه به قوم ثمود فرمود: این ناقه باید آزادانه در زمین خدا بچرد و آن‌ها را تحذیر کرد از اینکه آن حیوان را به نحوی اذیت کنند (ر.ک؛ همان: ۳۱۳)، اما قوم ثمود به سخنان صالح^(ع) گوش ندادند و آن ناقه را ذبح کردند و در اثر کفر و ظلم گرفتار عذاب استیصال شدند. قرآن درباره این عذاب تعبیر مختلفی دارد: ﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ (هود/۶۷)؛ یعنی صیحه آسمانی ستمکاران را گرفت و چنان در دیارشان به رو درافتادند که گویی اصلاً در آن مکان اقامتی نداشتند (ر.ک؛ همان: ۳۱۴). در آیات دیگری، عذابی را که قوم صالح با آن به هلاکت رسیده‌اند، «رجفة» خوانده شده است (الأعراف/۷۸ و ۹۱). «رجفة» به معنای لرزیدن و اضطراب شدید است (ر.ک؛ همان، ج ۸: ۱۸۲) و در آیه ۱۷ سوره فصلت، عذاب قوم صالح، «صاعقه» نامیده شده است. علت آن است که نوعاً صاعقه‌های آسمانی بدون صیحه

و صدای هولناک و نیز بدون رجفه و زلزله نیست، چون به طور معمول اینگونه صاعقه‌ها باعث اهتزاز جو می‌شود و اهتزاز جوی نیز وقتی به زمین می‌رسد، باعث لرزیدن زمین می‌شود و ایجاد زلزله می‌کند (ر.ک؛ همان: ۱۸۲-۱۸۳).

۲-۳ قوم لوط

لوط^(ع) از پیروان شریعت ابراهیم^(ع) و از نخستین کسانی بود که به ابراهیم^(ع) ایمان آورد، خداوند او را با ابراهیم نجات داده، به سرزمین فلسطین (ارض مقدّس) گسیل داشت (ر.ک؛ همان، ج ۱۰: ۳۵۲). بر اساس شواهد تاریخی که علامه نیز بدان تصریح کرده‌است، لوط در شهر سدوم منزل کرد. مردم این شهر و آبادی‌ها و شهرهای اطراف آن که خداوند آن‌ها را «مؤتفکات» خوانده‌است (التوبه/۷۰)، بت پرست بودند و عمل فاحشه‌لواط مرتکب می‌شدند و این قوم اولین قوم از اقوام و نژادهای بشر بودند که این عمل در بین آنان شایع شد (الأعراف/۸۰)، به طوری که زنان به کلی متروک شدند و راه تناسل را بستند (العنکبوت/۲۹). خداوند لوط را به سوی این قوم گسیل داشت (الشعراء/۱۶۲). آن حضرت آنان را به ترس از خدا و ترک فحشا و برگشتن به طریق فطرت دعوت کرد و آنان را انذار نمود، ولی جز بیشتر شدن سرکشی و طغیان آنان، ثمره‌ای حاصل نگشت و جز این پاسخش ندادند که اینقدر ما را تهدید مکن، اگر راست می‌گویی، عذاب خدا را بیاور و به این هم اکتفا نموده، تهدیدش کردند که اگر دست از دعوتش برندارد، او را از شهرشان خارج خواهند کرد و کار را از صرف تهدید گذرانده، به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از قریه خود خارج کنید که آن‌ها مردمی هستند که می‌خواهند از عمل لواط پاک باشند (ر.ک؛ همان: ۳۵۳). در نتیجه این عصیانگری، عذاب الهی بر آنان محقق گردید و خداوند رسولانی از فرشتگان بزرگ خویش را برای هلاک کردن آنان مأمور کرد و آنان به عنوان میهمان بر لوط وارد شدند. فرشتگان به لوط دستور دادند که شبانه اهل خود را به جز همسرش را برداشته، از قریه بیرون روند و به وی خبر دادند که به زودی مردم شهر در صبح همین شب هلاک می‌شوند (هود/۸۱ و الحجر/۶۶). قرآن عذاب استیصال و هلاک قوم لوط^(ع) را زیر و رو شدن زمین و بارش

سنگ معرفی می‌کند (الأعراف/ ۸۴ و الشعراء/ ۱۷۳). این باران از باران‌های معمولی نبود، بلکه بارانی مخصوص و از نظر غرابت و شدت اثر، بی‌سابقه بوده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۸۵). قرآن این عذاب را در آیه ۸۲ سوره هود تفسیر می‌کند. علامه ذیل آیه می‌نویسد: «یعنی ما آن قریه را زیر و رو کردیم، بلندی آن سرزمین را پست ساخته، بر سر خود آنان واژگون کردیم و سنگ‌هایی از جنس کلوخ بر آنان باریدیم که نزد پروردگارت و در علم او بودند و به همین سبب از هدف به خطا نرفت، چون برای خوردن به هدف انداخته شده بود» (همان، ج ۱۰: ۳۴۴).

علامه در جای دیگر، این مطر و باران را همان «سَجِيل» (الحجر/ ۷۴) دانسته است (ر.ک؛ همان، ج ۱۵: ۳۱۱). مقصود از سجیل، کلوخی است که از سنگریزه و گِل تشکیل شده باشد. این کلمه معرب و در اصل به معنای «سنگ گِل» است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۹۸). همچنین، قرآن در آیه‌ای دیگر درباره عذاب این قوم می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ﴾ (القمر/ ۳۴). کلمه «حاصب» به معنای بادی است که با خود، ریگ و سنگ بیاورد و مراد از آن، بادی است که بر قوم لوط مسلط شد و «سَجِيل منضود» بر سر آنان ریخت (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۸۱).

۲-۴) قوم شعیب

حضرت شعیب^(ع) پیغمبر شهر مدین بود (ر.ک؛ همان، ج ۱۵: ۳۱۲). در قرآن، از قوم شعیب با عنوان «اصحاب أیکه» نام برده شده است (الشعراء/ ۱۷۶). قوم شعیب بُت می‌پرستیدند. آنان مردمانی برخوردار از نعمت‌های الهی بودند. امنیت، رفاه و ارزانی قیمت‌ها و فراوانی نعمت داشتند، ولی به فساد، به ویژه به کم‌فروشی و نقص در ترازو و قیان مبتلا شدند (هود/ ۸۴). خداوند شعیب^(ع) را به سوی آن‌ها مبعوث کرد و دستور داد تا مردم را از پرستش بُت‌ها، فساد در زمین و نقص کیل‌ها نهي کند و آن حضرت مردم را بدانچه مأمور شده بود، دعوت فرمود و آنان را انذار کرد (الأعراف/ ۸۵؛ هود/ ۸۵ و الشعراء/ ۱۸۱)، بشارت داد (هود/ ۸۶ و ۹۰) و مصایبی که به قوم نوح، قوم هود، قوم صالح

و قوم لوط رسیده بود، به یادشان آورد (هود/۸۹). اما جز چند نفر به وی ایمان نیاوردند و مردم دیگر را از پیروی آن جناب بر حذر داشتند، بر سر هر راهی که به جناب شعیب منتهی می شد، می نشستند و رهگذران را از اینکه نزد شعیب بروند، می ترساندند و کسانی را که به وی ایمان آورده بودند، از راه خدا منع می کردند (الأعراف/۸۶) و او را تهدید به قتل و سنگسار می نمودند (هود/۹۱). همچنین، به تهمت زدن شعیب^(ع) پرداختند. گاهی او را ساحر خواندند و زمانی او را کذاب معرفی کردند (الشعراء/۱۸۵-۱۸۶) و به او گفتند: که اگر از راستگویی، قطعه ای از آسمان را بر سر ما بینداز! (همان/۱۸۷) تا آنکه آن حضرت از ایمان آوردنشان مأیوس گردید (هود/۹۳) و از خداوند درخواست فتح و پیروزی نمود (الأعراف/۸۹). به دنبال این دعا، خداوند «عذاب یوم الظلّة» را بر آنان نازل فرمود (الشعراء/۱۸۹). مقصود از «یوم الظلّة»، همان روز عذاب قوم شعیب است که ابری بر آنان سایه افکند (ر.ک؛ همان: ۳۱۳) و آن‌ها را «رجفة» فراگرفت (الأعراف/۹۱) و العنکبوت/۳۷). «رجفة» به معنای اضطراب و لرزش خیلی سخت است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۴) و «جاثمین» به معنای نشستن و یا زانو نهادن است. این تعبیر کنایه از مرگ است؛ یعنی زلزله سختی اهل مدین را گرفت و صبح همه در خانه هایشان مرده بودند و دیگر از جای خود حرکت نکردند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۶: ۱۲۶). در جای دیگر، قرآن کریم درباره داستان قوم مدین می فرماید: ﴿... وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ (هود/۹۴؛ ر.ک؛ فصلت/۱۳). این آیات بیان می کند که اهل مدین هم دچار صاعقه و هم زلزله شدند.

۲-۵) قوم عاد

قوم عاد در سرزمین «احقاف» زندگی می کردند (الأحقاف/۲۱). احقاف جمع «حقف» به معنی تپه های شنی، بزرگ، مستطیلی و طولانی است که به حد کوه نمی رسد (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۸). صاحب التحقیق «احقاف» را سرزمین های جنوب حجاز می داند که بین یمن و عمان واقع شده اند و مکان سکونت قوم عاد بوده اند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۶۱). از آیه ۶۹ سوره اعراف و آیه ۴۶ سوره ذاریات مستفاد

می‌شود که این قوم بعد از قوم نوح بوده‌اند. قوم عاد مردمانی غرق در نعمت خداوند و با تمدنی عظیم بودند (الفجر/۸) تا اینکه وضع خود را تغییر دادند و مسلک بُت‌پرستی را برگزیدند و طاغیان مستکبر خود را اطاعت می‌کردند. خداوند متعال به دلیل این انحراف‌هایشان، هود^(ع) را مبعوث کرد تا آنان را به سوی حق دعوت کند. هود^(ع) آنان را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد و از پرستش بُت‌ها منع کرد و به آنان فرمان داد تا از استکبار و طغیان دست برداشته، به عدل و رحمت در بین خود رفتار کنند. با این حال، مردم خیرخواهی آن جناب را با اباء و امتناع مقابله کردند و با انکار با او روبه‌رو شدند و جز عده کمی ایمان نیاوردند و نسبت سفاقت و دیوانگی به آن حضرت دادند! (الأعراف/۶۶). در اثر این عصیان، هود^(ع) آنان را تهدید کرد که خداوند متعال شما را از بین می‌برد و قومی دیگر خلق می‌کند که جای شما را بگیرند و مانند شما نباشند و خلفای خدا در زمین باشند (هود/۵۷). در پی این تهدید و اتمام حجت، خداوند عذاب استیصال بر آنان نازل کرد؛ به این صورت که بادی عقیم از باران (باد بدون باران) به سوی آنها گسیل داشت. باد مذکور، بادی است که هر چیزی را که در سر راهش واقع شده باشد، هلاک می‌کند؛ چه انسان، چه جنین‌گان و چه اموال (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۸: ۲۱۲) و همه را مانند استخوان پوسیده کرد (الذاریات/۴۲)؛ بادی صرصر، بادی سخت سرد و بسیار تند و با صدایی مهیب (الحاقه/۶). این باد در ایام نحس به مدت هفت شب و هشت روز پی‌درپی بر آنان مسلط شد، به گونه‌ای که مردمان آن قوم مانند ریشه‌های توخالی درخت خرما به زمین افتادند (الحاقه/۷ و فصلت/۱۶) و حتی یک نفر هم از آنان زنده نماندند (ر.ک؛ همان، ج ۱۹: ۳۹۳؛ و نیز ر.ک؛ همان، ج ۱۷: ۳۷۷)، به طوری که مردم بلندبالای آن قوم را همچون نخل منقعر (درخت خرماي كنده شده) از جای برکنند (القمر/۲۰).

۶۲) قوم فرعون

خداوند برای نجات بنی اسرائیل از سیطره فرعونیان و بیرون کردن آنان از سرزمین فرعونیان، حضرت موسی^(ع) را با معجزات و دلایل روشن به سویشان گسیل داشت

(الدخان/۱۷-۱۹ و هود/۹۶)، لیکن آنان حضرت^(ع) را انکار کردند و او را تهدید کردند که تو را سنگسار می‌کنیم. موسی^(ع) نزد پروردگارش آنان را قوم مجرم خواند که مستحق هلاک بودند (الدخان/۲۰ و ۲۲).

بر طبق آیه ۱۳۳ سوره اعراف، عذاب‌های متعددی همچون طوفان، مگس‌های ریز (شپش)، ملخ، قورباغه و خون بر قوم فرعون نازل شد. این عذاب‌ها، یکجا و یک دفعه بر قوم فرعون فرود نیامد، بلکه هر یک با تفصیل و جدای از هم فرستاده می‌شد و این خود دلیل بر آن است که این آیات، آیاتی الهی است که هر یک در زمان مناسب خود نازل می‌شود؛ زیرا اگر یکجا نازل می‌شد، ممکن بود تصور کنند یک امر اتفاقی بوده، ربطی به موسی و نفرین او نداشته است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۸: ۲۲۸). زمانی که عذابی بر بنی اسرائیل واقع می‌شد، از حضرت موسی^(ع) می‌خواستند که با دعایش عذاب را از آنان دفع کند، لیکن وقتی به دعای موسی عذاب برداشته می‌شد، عهد خود را می‌شکستند (الأعراف/۱۳۴-۱۳۵) و سرانجام خداوند از آنان انتقام گرفت و در دریا غرقشان ساخت (همان/۱۳۶؛ و نیز ر.ک؛ الدخان/۲۴ و هود/۹۹).

۷-۲) قوم سبأ

مردم سبأ قومی قدیمی از عرب بودند که در یمن زندگی می‌کردند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۳۶۴). در این سرزمین، دو مزرعه از نظر حاصلخیزی تمام اقتصاد آن مردم را اداره می‌نمود (سبأ/۱۵). همچنین، نزدیکی قریه‌ها به یکدیگر و امنیت راه‌ها و آسانی سیر و فراخی زندگی از دیگر نعمت‌های قوم سبأ بود (سبأ/۱۸)، ولی از زیادی نعمت ملول شدند و به تنگ آمدند و گفتند: پروردگارا! بین سفرهای ما دوری بینداز؛ یعنی سفرهایمان را طولانی کن تا مسافت‌های دور برویم و بار سفر دور بیندیم، بیابان‌ها و بادیه‌ها بپیماییم. همچنین، از شکر خدا و عبادت او که بدان مأمور شده بودند، روی گردانیدند و این کفران و طغیانی از آنان بود (ر.ک؛ همان: ۳۶۵). خداوند با سیل عرم آنان را عذاب کرد تا همه شهر، باغات و مزارع آن‌ها را غرق کند و به جای آن دو بهشت، دو سرزمین بگذارد که طرفاء و گیاهان تلخ و بوته سدر از آن سر درآورد (ر.ک؛

همان: ۳۶۴). عذاب قوم سبأ با «سیل عرم» بوده است. «عرم» در اصل به معنای خشونت، کج خلقی و سختگیری است (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق.ج ۲: ۱۳۶) و توصیف سیلاب به آن، اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۵۹). این عذاب به گونه‌ای بود که اثری از آنان باقی نگذاشت و جز داستان چیزی از آن‌ها باقی نماند (سبأ/۱۹).

۸-۲ اصحاب رسّ

صاحب المیزان برای «اصحاب رسّ» دو دیدگاه ذکر می‌کند. یکی از آن‌ها، سخن صاحب مجمع‌البیان است که می‌گوید: «کلمه "رسّ" به معنای چاهی است که طوقه‌چینی شده باشد و "اصحاب رسّ" مردمی بودند که بعد از قوم ثمود آمدند و بر لب چاهی زندگی می‌کردند و خداوند پیغمبری به سویشان گسیل داشت، ولی ایشان او را تکذیب کردند و خدا آنان را هلاک کرد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۲۶۷). «رسّ» نام رودخانه‌ای بود که قوم رسّ در کنار آن منزل داشتند و روایات شیعه نیز مؤید این دیدگاه هستند (ر.ک؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق.ج ۴: ۱۳۳). علامه طباطبائی این روایت طولانی را ذکر کرده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.ج ۱۵: ۲۱۸). خداوند در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره فرقان، در کنار هلاک قوم عاد و ثمود، از اصحاب رسّ نیز سخن می‌گوید و آنان را جزء هلاک‌شدگان به عذاب استیصال می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا﴾ (الفرقان/۳۹).

۹-۲ اصحاب قریه

اصحاب قریه قومی بُت پرست و مشرک بودند که خداوند برای هدایت آنان دو رسول خود را فرستاده بود و مردم آن دو را تکذیب کرده بودند و خداوند آنان را به رسول سوم تقویت کرد (ر.ک؛ همان، ج ۱۷: ۷۲). اصحاب قریه در پاسخ به پیامبران، آنان را بشری شبیه خود دانستند و انکار می‌کردند (یس/۱۵). همچنین، مردم قریه رسولان را بدقدم و شوم دانستند و سوگند خوردند که اگر دست از سخنان خود برندارند و تبلیغات

خود را ترک نکنند، آنان را سنگباران و به عذاب دردناک دچار می کنند (یس/۱۸). رسولان در پاسخ، آنان را «قومی متجاوز که معصیت را از حد گذرانده اند» معرفی کردند (ر.ک؛ همان: ۷۵). در نتیجه این تکذیب‌ها، خداوند آنان را هلاک ساخت و هلاکت آن‌ها چیزی جز یک صیحه نبود که ناگهان همه را خاموش و بی حرکت کرد (یس/۲۹). علامه معتقد است سبب هلاک اهل قریه، امری بود که آسانتر از آن دیگر تصور نمی شد و آن یک صیحه بود که ناگهان برخاست و مردم را در جای خود خشکانید و مردم بی سروصدا و بی حس و حرکت شدند، به طوری که صدای آهسته هم از ایشان شنیده نمی شد تا اینکه آخرین نفر مُردند و بی حرکت شدند (همان: ۸۰).

۳- عوامل زمینه‌ساز عذاب استیصال

در آیات قرآنی مربوط به عذاب استیصال در اقوام فوق، عوامل صریحی ارائه شده که در تحقق عذاب استیصال مؤثر است. البته در برخی از اقوام نیز عوامل متعددی در نزول عذاب دخالت داشته است. از جمله مهم‌ترین این عوامل عبارت است از:

۱-۳) تکذیب حق

تکذیب آیات و پیامبران، از مهم‌ترین عواملی هستند که قرآن کریم در نزول عذاب استیصال مؤثر می‌داند. در حقیقت، قرآن بارها ضمن بیان داستان اقوام گذشته، این عامل را موجب هلاک آنان دانسته است. خداوند در بیان داستان قوم هود می‌فرماید: ﴿... وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (الأعراف/۷۲؛ و نیز ر.ک؛ الشعراء/۱۳۹). نتیجه این کذب آیات و بی‌ایمانی، عذابی شد که بر این قوم نازل شد، به گونه‌ای که نسل آنان هلاک و قطع شد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۸۰). همچنین، قوم ثمود به سبب تکذیب پیامبرانشان، دچار طغیان شدند و همین موجب عذاب استیصال آنان گردید (ر.ک؛ همان، ج ۱۹: ۳۹۳). در داستان قوم نوح، نوح^(ع) ضمن درخواست نجات از خداوند به تکذیب مطلق قوم خود اشاره می‌نماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ﴾ (الشعراء/۱۱۷؛ و نیز ر.ک؛ یونس/۷۳؛ ق/۱۲-۱۴ و الأعراف/۶۴). همچنین، قرآن علت

غرق شدن قوم فرعون را تکذیب آنان نسبت به دلایل روشن معرفی می کند: ﴿فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمُ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...﴾ (الأعراف/۱۳۶ و نیز ر.ک؛ الأنفال/۵۴ و المؤمنون/۴۸) (درباره اقوام دیگر، ر.ک؛ الشعراء/۱۸۹).

۲-۳) استکبار

خداوند ضمن بیان داستان قوم عاد می فرماید: ﴿فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ... و أمّا عادیان بناحق در زمین سر برافراشتند﴾ (فصلت/۱۵). از این آیه استفاده می شود که استکبار، یکی از عوامل زمینه ساز در نزول عذاب استیصال است. علامه درباره قید ﴿بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ معتقد است که این قید، توضیحی برای استکبار در زمین است که دایم بناحق بوده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۳۷۶).

۳-۳) عصیان و انکار آیات الهی

قوم عاد آیات پروردگارش را که همه حکمت و موعظه بود، انکار کردند و نیز معجزه ای که راه رشد را بر ایشان روشن می ساخت و حق را از باطل برایشان تمیز می داد، با اینکه علم به حقانیت آن پیدا کردند. خداوند در این باب می فرماید: ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (هود/۵۹). بر اساس این آیه، قوم هود گرفتار سه خصلت نکوهیده بودند: انکار آیات الهی، نافرمانی انبیاء و اطاعت کردن از جباران. خداوند متعال نیز نتیجه این اعمال آنان را لعنت در این دنیا و در قیامت دانسته است (هود/۶۰) که از رحمت خدا دور شدند. مصداق این لعن همان عذابی بود که آن قدر آنان را تعقیب کرد تا به آن ها رسید و نابودشان ساخت. یا مصداقش آن گناهان و سیئاتی است که تا روز قیامت علیه آنان در نامه اعمال ایشان نوشته می شود و تا قیامت هر مشرکی پیدا شود و هر شرکی بورزد، گناهش به حساب آنان نیز نوشته می شود، چون سنت گذار کفر بودند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۳۰۵). علامه ذیل این آیات توضیح می دهد که عصیان از یک پیغمبر، عصیان از همه پیغمبران است، چون دعوت

همه انبیاء به یک دین است. پس قوم هود، اگر شخص هود^(ع) را عصیان کردند، با عصیان کردن او سایر انبیاء را نیز عصیان کرده‌اند (الشعراء/۱۲۳-۱۲۴).

۳-۴) نداشتن بصیرت و غفلت

خداوند در آیه ۶۴ سوره اعراف، در بیان غرق شدن قوم نوح می‌فرماید: ﴿...وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾. «عمین» به کسانی اطلاق می‌شود که چشم بصیرت و باطن ندارند. این کوردلی و نداشتن بصیرت برخلاف «اعمی: کوری چشم»، کاملاً اختیاری و خود انسان مسبب آن است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۸۸).

همچنین، در آیه ۱۷ سوره فصلت، خداوند درباره قوم ثمود می‌فرماید: «ما آنان را بر طریق حق دلالت کردیم و هدایت را با جدا کردنش از ضلالت به ایشان شناسانیدیم. پس ایشان ضلالت را که در حقیقت، کوری است، بر هدایت که خود بینایی برای انسان هاست، ترجیح دادند. لذا صیحه عذاب با مذلت ایشان را گرفت و یا عذاب ایشان را فراگرفت» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۳۷۷).

۳-۵) سکوت در برابر ظلم و رضایت به آن

نمونه این مورد، در قوم ثمود و پی نمودن ناقه الهی است. ناقه الهی را یک نفر پی کرد، اما قرآن این عمل را به صورت جمع ذکر می‌فرماید: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا: و[لی] دروغ‌زنش خواندند و آن [ماده‌شتر] را پی کردند و پروردگارشان به [سزای] گناهشان، بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد﴾ (الشمس/۱۴) (و نیز، ر.ک؛ الشعراء/۱۵۷). این سیاق ناظر بدین مسئله است که توطئه کشتن ناقه، جنبه فردی نداشت و متکی به حمایت و پشتیبانی گروهی بوده است. لذا رضایتمندان به این امر، شریک در جرم هستند که عذاب همگی را فراگرفت و نسل آنان را قطع و آثارشان را محو ساخت (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۹۹). امام علی^(ع) در خطبه ۲۰۱ از نهج البلاغه می‌فرماید: «ناقه ثمود را یک نفر از پای در آورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد؛ زیرا همه به آن راضی بودند» (شریف‌الرضی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۱۴).

۳۱۹). بنابراین، هر کس قلباً با عمل خلاف موافق باشد و واکنش نشان ندهد، در هنگام نزول بلا، راه نجات و خلاصی ندارد و در جرگه مهلکین قرار می‌گیرد.

۶۳) کفر

خداوند درباره عاقبت قوم سبأ می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾ (سبأ/۱۷). المیزان معنای آیه را چنین می‌داند: ما به مردم سبأ، چون کافر شدند و از شکر ما اعراض کردند و یا در مقابل کفرشان این چنین جزا دادیم و ما جزای بد نمی‌دهیم، مگر کسی را که بسیار کفران نعمت‌های ما کند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۳۶۵).

۷۳) ظلم

قرآن بعد از بیان عذاب قوم ثمود اشاره می‌کند آنچه این اقوام را گرفتار به این بلا کرد، تنها ظلم خود آن‌ها بود، نه ظلم خدا و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (العنکبوت/۴۰)؛ یعنی خدا آن بلاها را به عنوان مجازات بر آنان نازل کرد، چون دنیا دار فتنه و امتحان است و این سنتی است الهی که به هیچ وجه از آن چشم‌پوشی نمی‌شود. پس هر کس هدایت یابد، برای خود یافته‌است و هر کس گمراه شود، آن نیز علیه خود اوست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۲۷). علامه ذیل آیه ۷۸ سوره اعراف که درباره قوم صالح است، معتقد است عذاب استیصال و انقراض آن قوم، اثر کفر و ظلمی بوده که نسبت به آیات خدا روا می‌داشتند (ر.ک؛ همان، ج ۸: ۱۸۳).

۸۳) فسق و فجور

قرآن کریم یکی از موجبات عذاب استیصال و هلاکت را فجور و انحراف مترفان برمی‌شمارد: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾ و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانان آن را وامی‌داریم

تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد. پس آن را [یکسره] زیر و زیر کنیم ﴿(الإسراء/۱۶)﴾.

مقصود از «مترف»، کسی است که نعمت او از حد گذشته است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۶). علامه معتقد است که کفران مترفان به نعمت و طغیان به معصیت سبب عذاب استیصال در این آیه است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۳: ۶۰). همچنین، ایشان معتقدند که متعلق امر در آیه فوق، فسق و معصیت است. مقصود از امر این است که ما نعمت را بر ایشان افاضه نمودیم و بر سبیل املاء و استدراج فراوانش کردیم تا بدین وسیله دسترسی ایشان به فسق بیشتر گردد و فسق را از حد بگذرانند و قول بر آنان محقق گردد تا عذاب نازل شود (ر.ک؛ همان). استاد جوادی آملی در تکمله (توضیح) تفسیر علامه طباطبائی می نویسد:

«مقصود خداوند از آیه این است که اگر بخواهیم منطقه‌ای را ویران کنیم، متمکنان و مترفان آنان را به احکام الهی امر می کنیم. پس آنان برابر دستورهای الهی به مخالفت می ایستند و از راه حق منحرف می شوند. آنگاه عذاب الهی دامنگیرشان می گردد و همه را نابود می کنیم. سران تهکار فسق می ورزند و مردم عادی هم به جای نهی از منکر، یا از آن‌ها پیروی می کنند یا به تماشای معاصی آن‌ها می نشینند و چون همه آنان بر خود ستم می کنند، محکوم قهر الهی می شوند» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱۰: ۶۴۲).

قرآن علت نزول عذاب بر قوم لوط را «فسق» می داند: ﴿إِنَّا مُنَزِّلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (العنکبوت/۳۴). فسق، خروج از راه حق است؛ زیرا قوم لوط با عمل شنیع زنا از حق تجاوز کردند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۸۹).

خداوند درباره داستان نوح می فرماید: ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾ (نوح/۲۷). بنابراین، فجور و کفر قوم نوح موجب عذاب استیصال ایشان گردید. یادآوری می شود که علامه فجور را فسق شنیع دانسته است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۲۰: ۳۷).

۹-۳) طغیان و فساد

خداوند در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره فجر، درباره علت عذاب قوم عاد، ثمود و فرعون می فرماید: ﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ﴾؛ یعنی این ها اقوام و اشخاصی بودند که در بلاد طغیان نموده، فساد را در آن ها گسترده کردند و پروردگار به دلیل طغیان و گسترش دادن فساد، عذاب شدیدی بر این طاغیان نازل کرد؛ عذابی پشت سر هم و غیر قابل وصف (ر.ک؛ همان: ۲۸۱).

۱۰-۳) اغوای الهی

قرآن کریم عذاب استیصال قوم نوح را مسبوق به اغوای خداوند معرفی کرده است (هود/۳۴)؛ یعنی قبل از آنکه عذاب غرق شدن بر آنان نازل شود، ابتدا خداوند آنان را اغوا کرد، همچنان که آیات ۱۶ سوره اسراء و ۲۵ سوره فصلت بدین مطلب اشاره دارد. «اغواء» عبارت است از اینکه شخص را به طوری از راه به در ببری که در اثر جهل، به چیز دیگری مشغول شود و هدف اصلی را فراموش کند (ر.ک؛ همان، ج ۱۰: ۲۱۷).

علامه معتقد است هر چند اغوا را نیز همچون اضلال نمی توان به خداوند نسبت داد، ولیکن این اغوا و اضلال، ابتلایی است که جایز نیست به خداوند نسبت داده شود، اما اغواء و اضلال به عنوان مجازات، جایز است، همچون کسی آن قدر گناه کند که مستوجب اغوا و اضلال گردد و خداوند اسباب توفیق را از او منع کرده، او را به حال خودش واگذار می نماید تا دچار اغوا و از راه خدا گمراه شود؛ چنانکه خداوند می فرماید: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (البقره/۲۶) (ر.ک؛ همان: ۲۱۷).

۴- دیدگاه علامه طباطبائی درباره عذاب امت اسلام

قرآن کریم در آیات ۳۲ تا ۳۴ سوره انفال به عذاب نشدن امت اسلام اشاره می نماید: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْأُمْتَقُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ مطابق آیه ۳۳، با وجود پیامبر و استغفار، امت اسلام عذاب نمی‌شوند، لیکن مطابق آیه ۳۴، آنان مستحق عذاب هستند. لذا ظاهر این دو آیه متنافی به نظر می‌رسد، همچنان که طبرسی معتقد است میان این دو آیه تنافی وجود دارد و سه توجیه برای آن ذکر می‌کند:

«اول اینکه منظور از عذاب در آیه اول، عذاب استیصال و از سنخ آن عذاب‌هایی است که امم گذشته به وسیله آن منقرض شده‌اند و منظور از آن در آیه دومی، عذاب کشته شدن به شمشیر و اسارت و غیر آن است که مشرکان بعد از مهاجرت و بیرون شدن مؤمنان از میان آنان بدان گرفتار می‌شوند.

دوم اینکه مقصود خداوند متعال این است که عذاب آخرت را برای آنان اثبات نماید و می‌فرماید: چرا خداوند در آخرت عذابشان نکند؟ و مقصودش در آیه اول، عذاب دنیا است.

سوم اینکه آیه اول اثر و اقتضای استغفار را بیان نموده است و مقصود از آن این است که خداوند ایشان را به عذاب آخرت معذب نمی‌کند تا زمانی که استغفار کنند و وقتی استغفار در میان ایشان متروک شد، معذب می‌شوند. آنگاه بیان می‌کند که استحقاق ایشان برای عذاب، به دلیل جلوگیری آنان از زیارت مسجد الحرام است» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۸۲۹-۸۳۰).

لیکن علامه نظری متفاوت دارد. ایشان جداگانه بحث نزول آیات ۳۲ و ۳۳ را مطرح می‌کند و نقدی اجمالی و تفصیلی بر دیدگاه طبرسی دارد: «نقد اجمالی: خاستگاه همه این توجیها، متصل دانستن این آیات است، در حالی که گفته شد آیات ۳۲ و ۳۳ از سیاق آیات جدا و درباره رخداد غدیر هستند. پس تنافی وجود ندارد و نیازی به توجیه‌های سه‌گانه نیست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۹: ۷۲). شایان ذکر است علامه ذیل این آیات مطرح نمی‌کند که آیه چه زمانی نازل شده، بلکه ایشان ذیل آیه ۶۷ سوره مائده و

در بخش روایات معتقد است که آیه در رخداد غدیر نازل شده است و نظر صاحب المنار را که قایل به موضوعه بودن این روایت است، نقد می نماید (ر.ک؛ همان، ج ۶: ۵۵).

در نقد تفصیلی نیز می فرماید: اشکال وجه اول این است که سیاق آیه، سیاق تشدد و ترقی دادن مطلب است و این با نفی عذاب در آیه قبلی نمی سازد، هر چند عذاب نفی شده در آن، غیر از عذابی باشد که در دومی اثبات کرده است. اشکال وجه دوم اینکه اخروی بودن عذاب در آیه مورد بحث (۳۴) با تعبیر ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ در آیه بعد (۳۵) هماهنگ نیست و تعبیر «عذاب را بچشید»، نشان می دهد عذاب، دنیایی است و همان قتل و اسارتی مراد است که در جنگ بدر رخ داد. اشکال وجه سوم این است که بی شک مخالف با ظاهر آیه است، چون ظاهر آیه این است که می خواهد استغفار را به نحو حالت استمراری برای ایشان اثبات کند، نه اصل اقتضای آن را (ر.ک؛ همان).

علامه مقصود از عذاب در آیه ۳۴ را عذاب به کشته شدن و یا اعم از آن دانسته، و آیه ۳۴ را به ماقبل خود متصل ندانسته است (ر.ک؛ همان: ۷۱-۷۲). این آیه اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها روبه رو می شدند و یا اشاره به ممانعت هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۵۶).

صاحب المیزان عبارت ﴿إِن أُولِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَّفُونَ﴾ را جمله ای خبری دانسته که مفاد فقره ﴿وَمَا كَانُوا أُولِيَاءَهُ﴾ را تعلیل می کند؛ یعنی مشرکان صاحب اختیار خانه خدا نیستند که به دلخواه خود برخی را اجازه ورود بدهند و بعضی را از ورود به آن بازدارند؛ زیرا این خانه بر اساس تقوا بنا شده است و ولایت آن در اختیار مردان با تقواست و مشرکان طاعی متقی نیستند. پس جمله ﴿إِن أُولِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَّفُونَ﴾ خبری است و مطلب را به امر روشنی تعلیل می کند که هر صاحب خردی آن را ادراک می کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۷۲).

علامه طباطبائی به دو دلیل آیات ۳۲ و ۳۳ را از آیات پیشین و پسین جدا می‌داند و آن‌ها را دربارهٔ مسلمانان مرتد و منکران امامت حضرت علی^(ع) دانسته است (ر.ک؛ همان، ج ۶: ۵۵)، نه مشرکان و منکران اصل وحی و نبوت. آن دو دلیل عبارتند از:

الف) معرفه بودن کلمه «الحق» و آمدن ضمیر فصل در تعبیر ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ﴾ نشانه‌های حصرند؛ یعنی آنان چنین گفتند: خدایا! اگر این کتاب همان حق از جانب توست، ما را سنگباران کن و بر این اساس، «حق» مصادیق مختلف دارد و قسمی از آن را خدا به دست پیامبرش نازل می‌کند. اگر این همان است، ما آن را نمی‌پذیریم (ر.ک؛ همان، ج ۹: ۶۷).

گزینه عبارت ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ﴾ باید کسی باشد که اصل وحی و نبوت را می‌پذیرد و تنها شک دارد که آیا این همان حق الهی است یا نه. مشرک چنین مطلبی را باور ندارد؛ زیرا هرچند آن‌ها اصل مبداء آفرینش را قبول داشتند، لیکن اربابان جزئی را شریک خداوند قرار می‌دادند. همچنین، مشرکان، معاد، وحی و نبوت را انکار می‌کردند (الأنعام/۹۱). بنابراین، منکر اصل وحی و نبوت نمی‌تواند جمله ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ﴾ را گفته باشد و چنین فردی باید بگوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ حَقٌّ مِنْ عِنْدِكَ». پس باید سخن کسی از اهل کتاب یا مرتدی از مسلمانان باشد که اصل وحی را قبول دارند (ر.ک؛ همان، ج ۹: ۶۷-۶۸).

ب) هر دو امان موجود در آیه ۳۳ را تنها برای مسلمانان می‌توان ثابت دانست، نه مشرکان، چون ممانعت پیامبر^(ص) برای تعذیب مشرکان، هم اشکال نقضی و هم اشکال حلّی دارد؛ زیرا اولاً اگر از جمله ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ...﴾ عذاب دنیایی مراد باشد؛ نظیر قتل و کشته شدن در میدان جنگ، دربارهٔ مشرکان رخ داده که قرآن کریم کشته شدن آن‌ها به دست مسلمانان را تعذیب الهی نامیده است (ر.ک؛ التوبه/۱۴ و ۵۲). در نبرد بدر نیز شکست مشرکان عذاب الهی بوده است (الأنفال/۳۵) و اگر عذاب استیصال مراد باشد؛ نظیر عذاب نازل بر امت‌های انبیای گذشته، خدای سبحان آن‌ها را صریحاً تهدید کرده که اگر از کفر و عنادشان دست برندارند، مثل عذاب کافران گذشته گرفتار خواهند شد

(ر.ک؛ فصّلت/۱۳). پس نمی‌توان گفت همان عذاب در آیات سوره انفال نفی شده‌است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۹: ۶۹). ثانیاً در ظرف شرک، استغفار معنا ندارد تا به دلیل آیه ۳۳ سوره انفال، استغفار مشرکان مایهٔ رفع هر گونه عذاب از آن‌ها باشد (ر.ک؛ همان).

آیت‌الله جوادی آملی دربارهٔ دلیل اخیر علامه معتقد است که استغفار، ویژه مؤمن تبه‌کار نیست؛ زیرا هر توبه‌ای طلب بخشایش را در بر دارد، هر چند توبهٔ ملحد از الحاد و توبهٔ مشرک از شرک باشد. آنچه حضرت نوح^(ع) به قوم مشرک خود دستور می‌داد (نوح/۱) و نیز آنچه حضرت هود^(ع) به قومش عاد سفارش می‌کرد (هود/۵۲)، گواه صادق توسعهٔ استغفار و شاهد اختصاص نداشتن آن به مسلمان و مؤمن است.

بر پایهٔ برخی روایات، مشرکان بعد از گفتن حرفی که در آیه ۳۲ انفال زدند، پشیمان شدند و با گفتن «عُفِّرْ أُنْكَ اللَّهُمَّ» استغفار کردند (ر.ک؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق.، ج ۲: ۲۹۸؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق.، ج ۲: ۶۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق.، ج ۹: ۱۵۵)، پس استغفار در ظرف شرک معنا دارد.

مطابق نظر استاد علامه و جوادی آملی، «این گفته با عقل و نقل معتبر سازگار نیست و مشرک به سبب بی‌اعتقادی به معاد استغفارش لغو است، هر چند به تصریح قرآن کریم در سفر و به هنگام پیشامد بد، خدا را مخلصانه می‌خوانند (الإسراء/۶۷)، چون در آن حالت، فطرت آنان شکوفا می‌شود و بُت‌ها را فراموش می‌کنند، ولی این ایمان و استغفار ایشان مقطعی است و با رسیدن به ساحل، به تصریح همان آیه دوباره مشرکانه زندگی می‌کنند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۹: ۶۹-۷۰ و جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۲: ۴۰۰).

بر این اساس، امان‌های یادشده برای مرتدان و واقفان ولایت هستند، چون عذاب قتل و کشته شدن در زمان حیات پیامبر^(ص) برای آن‌ها رخ نداد و به عذاب استیصال نیز تهدید نشدند و استغفار مردان الهی نیز پیوسته مایهٔ رفع عذاب از امت و از جمله این گروه بوده‌است، هر چند شاید هر دو امان روزی برداشته شوند. پیامبر اکرم^(ص) از دنیا رفت و استغفار هم روزی از امت گرفته شود و عذاب الهی این امت را تهدید کند (یونس/۴۷)،

اگر رسولی آمد و سخنش را نپذیرفتند، میان آنان به قسط و عدل داوری می‌شود؛ یعنی عذاب الهی نازل می‌گردد. همچنین، در آیه پیش از آیه ۴۷ خبر می‌دهد که بعضی از تهدیدها را در زمان تو اعمال می‌کنیم و برخی را پس از تو. پس این خطر هست که اگر امت بیراهه رفتند، عذاب شوند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۹: ۷۱).

در جمع‌بندی نظر علامه، می‌توان گفت ایشان با بهره‌مندی از تفسیر قرآن به قرآن، آیات ۳۲ و ۳۳ را از سیاق آیات جدا و درباره ولایت حضرت علی (ع) و روز غدیر می‌داند که در زمان دیگری نازل شده‌است و طبق دستور پیامبر (ص) در اینجا قرار داده شده‌اند؛ نظیر آیه ۳ سوره مائده (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۱۶۴).

صاحب تفسیر تسنیم بر گفته فوق استادش نقدی می‌نویسد:

«انسجام ناگسستی آیات ۳۰-۴۰ سوره انفال، مانع از تفکیک و تخصیص بعضی از بعضی دیگر است، برخلاف آیه ۳ سوره مائده که بین آغاز و انجام آن و میان صدر و ساقه‌اش تناسبی نیست و همین ناهماهنگی نشان استقلال جمله ﴿الْیَوْمَ یَسِّرُ الذِّینَ کَفَرُوا... لَكُمْ الْإِسْلَامَ دیناً﴾ نسبت به سابق و لاحق است. همچنین، تطبیق آیه مورد بحث بر رخداد انکار مستکبران و واقعه آسمانی غدیر محدوری ندارد و منافی نزول منسجم آیه مورد نظر با قبل و بعد خود در این سوره نیست» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۲: ۴۰۳).

بنابراین، علامه با جدا دانستن نزول آیات ۳۲ و ۳۳ سوره انفال و نیز با جدا دانستن مقصود عذاب در دو آیه ۳۳ و ۳۴ با این توضیح که مقصود از عذاب در آیه ۳۳، عذاب استیصال و در آیه ۳۴، عذاب کشته شدن است، تنافی و تعارض ظاهری آیات ۳۲ و ۳۳ را رفع نموده‌است.

۵- تفاوت عذاب‌های نازل شده بر اقوام

دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام وجود داشته‌است. علامه درباره علت تفاوت عذاب‌های نازل شده بر اقوام مختلف، بعضاً

ذیل آیاتی به بافت و بستر جغرافیایی و تاریخی آن قوم اشاره می‌نماید که در این بخش به این موارد اشاره می‌شود.

صاحب‌المیزان دربارهٔ اینکه سرزمین عاد چه ویژگی‌هایی داشته‌است، می‌گوید:

«بعضی از مفسران گفته‌اند عذاب زیر و رو شدن مربوط به سرزمین آن قوم و مردم حاضر در آن سرزمین بوده‌است و سنگباران شدن مربوط به مردمی از آن قوم بوده که آن روز در سرزمین خود حاضر نبودند. بعضی دیگر گفته‌اند باران سنگ نیز در همان قریه بوده‌است و در همان لحظه‌ای بوده که جبرئیل قریه را بلند کرد تا پشت و رو به زمین بزند. بعضی دیگر گفته‌اند سنگباران در همان قریه واقع شده‌است، اما بعد از زیر و رو شدن، تا تشدید در عذاب آنان باشد، لیکن به نظر ما، همهٔ این اقوال، تحکّم (بدون دلیل سخن گفتن) است؛ زیرا در عبارت آیات قرآنی، دلیلی بر هیچ یک از آن‌ها وجود ندارد. از آیهٔ شریفهٔ ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُسْرِقِينَ﴾ (الحجر/۷۳) برمی‌آید که غیر از حَسَف و غیر از سنگباران شدن، عذاب صیحه نیز بر آنان نازل شده‌است. حال وضع چگونه بود و چرا سه جور عذاب بر آنان نازل شده، با اینکه برای نابودیشان یکی از آن‌ها کافی بود، ولی بر حسب تئوری و فرض می‌توان احتمال داد که در نزدیکی آن سرزمین، کوهی بلند بود که آتشفشان شد و در اثر انفجارش، صدایی مهیب برخاست و در اثر شدت فوران، سنگ‌ها بر سر قریه باریدن گرفت و زلزلهٔ بسیار مهیبی رخ داد که زمین زیر و رو شد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۳۴۴ و نیز ر.ک؛ طباطبائی امین، ۱۳۹۳: ۶۰).

عذاب قوم عاد هفت یا هشت روز به طول انجامید و باد سخت همه چیزشان را نابود ساخت. علامه دربارهٔ علت این عذاب ذیل آیات ۷ و ۸ سورهٔ فجر می‌نویسد:

«ارم، نام شهری برای قوم عاد بود؛ شهری آباد، بی‌نظیر و با قصرهای بلند و ستون‌های کشیده. در زمان نزول این آیات، اثری از آنان باقی نمانده بود و آثارشان به کلی از بین رفته بود و هیچ دسترسی بر جزئیات تاریخ آن‌ها نمانده بود. البته ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه‌ها آمده باشد، ولی مدرک قابل اعتمادی ندارد و تنها خاطرهٔ قابل اعتمادی که از آن‌ها بر جای مانده، همین

مقداری است که قرآن کریم نقل کرده است و به اجمال می فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح بودند و در احقاف زندگی می کردند و مردمی درشت هیكل و نیرومند، و در عهد خود از سایر اقوام متمدن تر بودند. شهرهایی آباد و خرم، و زمین هایی حاصلخیز و باغ هایی از خرما و انواع زراعت ها داشتند و در بین اقوام دیگر، مقامی ارجمند داشتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۲۰: ۲۸۰).

به نظر می رسد چنین بافت تاریخی، مقتضای عذاب طولانی با باد سرسخت را می طلبد.

تفسیر نمونه درباره تناسب میان عذاب اقوام و گناهانشان می نویسد:

«فرعون تکیه گاه قدرتتش را رود "عظیم نیل" و آب های پُربرکت آن قرار داده بود و جالب اینکه نابودی او هم به وسیله همان شد! قوم نوح، جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه های حیات بخش باران می دانستند، اما سرانجام همین باران آن ها را از بین برد» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۰۶).

صدرالمتألهین درباره تفاوت عذاب ها به حکمت الهی استناد می کند و می نویسد:

«کیفیت هلاکتی که خداوند برای قومی در نظر می گیرد، با کیفیت هلاکت انسان ها نسبت به یکدیگر بسیار متفاوت است، اگر خداوند بخواهد قومی را هلاک کند، به هیچ گونه وسایل و ابزار بیرونی نیاز ندارد؛ زیرا همین که اراده داشته باشد (کُن)، پس آن چیز موجود می باشد (فَیَكُون)؛ زیرا شأن قدرت الهی بالاتر از این است که به واسطه اسباب و وسایل بیرونی انجام شود، مگر اینکه حکمت الهی چنین اقتضا کند که طایفه ای را به شکل خاص و به صورت معین هلاک کند تا شاهدان عینی از آن عبرت بگیرند. پس چه بسا مصلحت و حکمت الهی ایجاب کند که ابزار هلاکت قومی با ابزار هلاکت قوم دیگری فرق کند» (صدرای شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۶۷).

پس به نظر می رسد هرگاه یک قوم با یک عذاب خاص و نیز در یک مکان و یا زمان خاصی نابود می شوند، به دلیل این است که گناهشان ایجاب می کرد که چنین هلاکتی

داشته باشند تا تناسبی بین این هلاکت با گناهشان باشد و خداوند به حسب حکمت و مصلحت خود با روشی خاص قوم را هلاک می گرداند.

۶- شرایط رهایی از عذاب استیصال

خداوند متعال در کنار بحث از عذاب استیصال در اقوام مختلف، به عواملی که در رهایی از این عذاب مؤثر است، اشاره فرموده است. همچنین، می توان علت نجات یافتگان از عذاب استیصال را نیز در این عوامل دخیل دانست. مهم ترین عوامل رهایی از عذاب استیصال عبارتند از:

۱-۶) عنایت و رحمت الهی

خداوند درباره نجات حضرت هود^(ع) و پیروانش از عذاب کفران نبوت می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ (هود/ ۵۸ و ۶۶؛ و نیز ر. ک؛ الأعراف/ ۷۲). مقصود از عبارت ﴿بِرَحْمَةٍ مِنَّا﴾، رحمت عمومی نیست که کل جهان را فرا گرفته است، بلکه رحمت خاصه الهی است که مخصوص بندگان مؤمن اوست؛ بندگان آنی که موجب شده اند تا خدا آنان را در دینشان یاری دهد و از شمول غضب الهی و عذاب ریشه کن نجاتشان بخشد. علامه مقصود از این رحمت را نصرت و پیروزی بر دشمنان دانسته است (ر. ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۸۰). از ظاهر سیاق برمی آید که منظور از این عذاب غلیظ، همان عذابی است که کفار قوم هود^(ع) را به کام خود کشید (ر. ک؛ همان، ج ۱۰: ۳۰۴). بنابراین، رحمت خاص الهی موجب شد تا هود^(ع) و پیروانش از عذاب استیصال نجات یابند.

۲-۶) ایمان و تقوا

خداوند درباره نجات یافتگان قوم عاد و ثمود می فرماید: ﴿وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (فصلت/ ۱۸). ضمیمه نمودن تقوی به ایمان و تعبیر از تقوی با عبارت ﴿وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ استمرار را می رساند تا بفهماند این دسته بین عمل صالح و ایمان جمع می کردند

و این جمع کردن سبب نجات آنان از عذاب انقراض شد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۳۷۷).

۳-۶) استغفار و توبه

حضرت شعیب^(ع) بعد از تهدید به عذاب قوم خود، آنان را توصیه به استغفار و توبه به درگاه الهی می نماید: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾ (هود/ ۹۰). با توجه به این آیه، یکی از عوامل رهایی از عذاب استیصال، استغفار و توبه است. علامه طباطبائی ذیل این آیه می نویسد:

«حضرت شعیب^(ع) مردم را از سوی خدای سبحان به استغفار و توبه امر می کند و لازم بود در این مرحله از میان صفات خدایی، صفت ربوبیت او را ذکر کند، چون ربوبیت صفتی است که عبادت بندگان که استغفار و توبه نیز نوعی از آن است، با آن صفت ارتباط دارد و این ربوبیت خداوند را به ضمیر آنان اضافه کرده است: ﴿رَبِّكُمْ: رب شما﴾ تا ارتباط و عبادت آنان به ربوبیت خدا را تأکید کرده باشد و نیز اشاره کرده باشد به اینکه ربّ آنان تنها خداوند متعال است، نه آن ارباب‌هایی که به جای خدا برای خود گرفته‌اند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۳۷۳).

حضرت نوح^(ع) نیز قوم خود را دعوت به استغفار می کند و فرموده است: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾ (نوح/ ۱۰-۱۱). «غفار» صیغه مبالغه به معنای کثیرالمغفرة است و می فهماند علاوه بر اینکه کثیرالمغفرة است، مغفرت سنت مستمر اوست (همان، ج ۲۰: ۳۰)؛ زیرا اگر از خدا طلب مغفرت کنید، ابر بسیار ریزنده و بارنده را به سویتان می فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. همچنین، حضرت هود^(ع) نیز قومش را به توبه و استغفار دعوت می کند (هود/ ۵۲).

علامه معتقد است استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصایب و گرفتاری‌ها و نیز گشوده شدن در نعمت‌های آسمانی و زمینی دارد و این می فهماند که بین صلاح جامعه

انسانی و فساد آن و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند، به زندگی پاکیزه و گوارایی می رسند و اگر به عکس عمل کنند، عکس آن را خواهند داشت (ر.ک؛ همان). علامه در جای دیگر درباره ارتباط اعمال انسان با حوادث جهان می نویسد:

«ارتباطی کامل بین اعمال انسان ها با حوادث عالم برقرار است؛ حوادثی که با زندگی انسان ها تماس دارد. اعمال صالح باعث می شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد و اعمال زشت باعث می شود بلاها و محنت ها پشت سر هم بر سر انسان ها فرود آید و نعمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود» (همان، ج ۱۰: ۳۰۰).

۶-۴) شکرگزاری

خداوند درباره نجات حضرت لوط^(ع) و پیروانش از عذاب مرگبار می فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ * نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴾ (القمر/۳۴-۳۵). این آیه نجات از عذاب استیصال را نعمتی معرفی می کند که از ناحیه خداوند است، چون ایشان نسبت به ما شاکر بودند و جزای شکر در درگاه ما نجات است (ر.ک؛ همان، ج ۱۹: ۸۱).

۶-۵) اطاعت از انبیاء

از دیگر عوامل رهایی از عذاب استیصال، اطاعت از انبیاء است که می توان آن را از سخن علامه استفاده کرد. وی ذیل آیه ﴿وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى﴾ (طه/۱۳۴) می گوید:

«اگر ما کفار را به سبب اسرافی که در کفر ورزیدند، به عذابی هلاک کنیم، قبل از آنکه بر آنان یبئه نازل سازیم و حجت را بر آنان تمام کنیم، آن وقت حجت به نفع آنان و به ضرر ماست. خلاصه، حق به جانب ایشان می شد، چون می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما گسیل نکردی تا قبل از آنکه به

عذاب استیصال هلاک و بیچاره شویم، آیات تو را پیروی کنیم؟» (همان، ج ۱۴: ۲۴۰).

با توجه به این مطلب آشکار می‌شود که اطاعت از انبیاء و رسولان، از عوامل نجات از عذاب استیصال است.

۶۶) وجود ولی خدا

در داستان هلاک اقوام مختلف، وجود ولی خدا را می‌توان از عوامل رهایی عذاب دانست. صریح‌ترین آیه‌ای که دال بر این مطلب است، آیه ۳۳ سوره انفال است. چنانکه گذشت، وجود پیامبر اکرم (ص) در میان امت اسلام و استغفار امت، مانع رسیدن عذاب به این امت شده است.

خداوند به حضرت لوط (ع) امر می‌فرماید: «شبانۀ اهلت را حرکت بده و از قریه بیرون ببر» (هود/۸۱). از این دستور مشخص می‌شود که وجود لوط (ع) در میان قومش، به نوعی مانع از رسیدن عذاب به آنان است. از این رو، خداوند به لوط (ع) امر می‌کند که با اهلش خارج گردد. همچنین، درباره قوم فرعون، خداوند به حضرت موسی (ع) چنین فرمان می‌دهد: ﴿وَأَثَرُكَ الْبَحْرِ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾ (الدخان/۲۴).

علامه معتقد است که در این کلام حذف و ایجاز به کار رفته که تقدیر آن چنین است: «ای موسی! بندگان مرا شبانۀ حرکت بده تا فرعون و لشکریانش به تعقیب شما برخیزند. شما به دریا می‌رسید. با عصا به دریا بزن تا راهی برای عبورتان باز شود. همین که از دریا گذشتی، آب را همچنان ساکن و یا همچنان باز و به حال خود بگذار تا فرعونیان برسند و به امید رسیدن به بنی اسرائیل، داخل دریا شده، همگی غرق شوند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸: ۱۴۰). از این فرمان نیز استفاده می‌شود که وقتی حضرت موسی (ع) از دریا خارج شد، دریا بسته شد و فرعونیان در آن غرق شدند.

نتیجه‌گیری

از این تحقیق یافته‌های ذیل حاصل شده‌است:

۱- علامه تکذیب حق، استکبار، عصیان و انکار آیات الهی، نداشتن بصیرت، غفلت، سکوت در ظلم و رضایت به آن، کفر، ظلم، فسق و فجور، طغیان و فساد را از عوامل زمینه‌ساز و موجبات عذاب استیصال دانسته‌است.

۲- علامه دیدگاه خود را در باب عذاب امت اسلام ذیل آیات ۳۲-۳۴ سوره انفال مطرح می‌کند. این آیات به ظاهر با هم تعارض دارند، ولی علامه این تعارض ظاهری را تشریح می‌کند و بر آن است که این دو آیه با آیات سابقه و لاحق‌اش در یک سیاق نیستند و این دو آیه با آیات قبل و بعدش نازل نشده‌است. علامه معتقد است آیه ۳۲ و ۳۳ درباره‌ی رخدادهای غدیر و ولایت امام علی^(ع) است و کلامی است که از برخی اهل کتاب و یا بعضی از کسانی که ایمان آورده‌اند و آنگاه مرتد شده‌اند، صادر شده‌است و منظور از عذاب که در آیه نفی شده، عذاب آسمانی موجب استیصال است که امت اسلام را مانند عذاب سایر امم شامل می‌شود و خداوند سبحان در این آیه، چنین عذابی را از این امت، مادام که رسول خدا^(ص) زنده و در میان آنان است و نیز بعد از درگذشت آن جناب، مادام که امت استغفار می‌کنند، نفی کرده‌است. لذا بر اساس آیه ۳۳ سوره انفال و آیاتی که این امت را وعده عذابی می‌دهد که میان رسول خدا^(ص) و امت حکم می‌نماید، مستفاد می‌شود که در آینده، برای این امت روزگاری است که استغفار از آنان منقطع می‌گردد و دیگر مؤمنی نمی‌ماند که استغفار کند و در چنان روزگاری، خداوند آنان را عذاب می‌کند.

۳- علامه در تبیین تفاوت عذاب‌های اقوام مختلف، ذیل موارد معدودی از آیات، بافت جغرافیایی و فرهنگی اقوام را در نظر می‌گیرد.

۴- علامه با توجه به آیات مربوط به عذاب استیصال، عواملی چون عنایت و رحمت الهی، ایمان و تقوا، استغفار و توبه، شکرگزاری، اطاعت از انبیا و وجود ولی خدا را موجب رهایی از عذاب استیصال می‌داند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق.). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- بحرانی، هاشم. (۱۴۱۶ق.). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان. (۱۳۷۹). *الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم*. ترجمه محمد روحانی و محمد علوی مقدم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳). *تفسیر تسنیم*. قم: اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۷۶ق.). *الصحاح*. تحقیق احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
- راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق: صفوان عدنان داودی. بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
- روحانی، محمود. (۱۳۶۸). *معجم الإحصائی لألفاظ القرآن الکریم*. چ ۱. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *کشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. بیروت: دارالکتب العربی.
- سامرائی، فاضل صالح. (۱۴۲۸ق.). *معانی الأبنیه فی العربیه*. ط ۲. بی جا: دار عماد.
- سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق.). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- صدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*. تحقیق محمد خواجوی. چ ۲. قم: بیدار.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طباطبائی امین، طاهره سادات و حسین افسردیر. (۱۳۹۳). «جایگاه مطاعات جغرافیایی در آراء تفسیری علامه طباطبائی^(ه)». *سراج منیر*. د ۵. ش ۱۶. صص ۳۵-۶۶.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.

طبری، ابو جعفر محمد. (۱۴۱۲ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تحقیق احمد حسینی. تهران: کتابفروشی
مرتضوی.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق.). *کتاب العین*. چ ۲. قم: انتشارات هجرت.
فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۱۵ق.). *تفسیر الصافی*. تحقیق: حسین اعلمی. تهران:
انتشارات الصدر.

قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الإسلامية.

_____ . (۱۳۷۷). *تفسیر احسن الحدیث*. تهران: بنیاد بعثت.

عروسی حویزی، عبدعلی. (۱۴۱۵ق.). *نور الثقلین*. قم: انتشارات اسماعیلیان.

مدرسی، محمد تقی. (۱۴۱۹ق.). *من هدی القرآن*. تهران: دارمحبی الحسین.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: وزارت فرهنگ و
ارشاد اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. چ ۱. تهران: دارالکتب الإسلامية